

سخنان هدایت شده احمدی نژاد

## دست های بوش و احمدی نژاد یکدیگر را می شویند!

شاید، سخنان اخیر و جنجال برانگیز احمدی نژاد در جمع دانش آموزان بسیجی، بتواند رعد و برقی باشد برای بیداری و هوشیاری و قبول این حقیقت تلخ که بیش و پیش از اهمیت حضور این یا آن فرد امنیتی و یا نظامی در کابینه وی، آن سیاستی مهم است که براساس و برای اجرای آن، احمدی نژاد را پیش انداخته اند. درک از رئیس جمهوری شدن بوش در دور اول (حتی با تقلب در شمارش آراء میامی) و حادثه 11 سپتامبر که ما آن را در اطلاعیه خود، "راپشتاک قرن 21" ارزیابی کردیم نیز همین است. یعنی: برای چه سیاستی بوش را رئیس جمهور کردند و برای کدام سیاستی 11 سپتامبر را سازمان دادند!

تا به ریشه های آن سیاستی راه نیابیم که احمدی نژاد را برای اجرای آن در ایران رئیس جمهور کردند و یا آن سیاستی را شناسیم که بموجب آن در امریکا بوش و یا امثال بوش باید رئیس جمهور می شدند، درک و گمانه زنی پیرامون حوادث آینده ایران و منطقه ناممکن است.

قصد ما نه مقایسه ناممکن احمدی نژاد با بوش، بلکه نوع نگاه به رویدادهای ایران و جهان است. سخنان اخیر احمدی نژاد برخاسته از یک سیاست است، برکرسی ریاست جمهوری نشاندن او نیز بخشی از همین سیاست است. شاید او ساده لوح، کم تعقل و بیشتر عصبی و ماجراجو باشد تا صاحب خط و ربط، اما آنها که سکان وی را در پشت صحنه در اختیار دارند، درست مانند آنها که سکان بوش را در پشت صحنه در اختیار دارند و او را می گردانند، می دانند احمدی نژاد را به چه دلیل آورده اند، به کجا می خواهند ببرند و سنگرهای که باید فتح کنند کدام است. اتفاقاً، او را به دلیل خصلت ها آورده اند! همیشه در طول تاریخ، افراد و شخصیت هایی با همین ظرفیت توانسته اند مجریان خوبی برای فاجعه آفرینی ها باشند. دانش و بینش هیتلر و یا موسیلینی را که طعنه به بوش می زد، مقایسه کنید، مثلاً با دوراندیشی دوگل در فرانسه. در ایران نیز وضع همین بوده و همین هست. نگاه کنید به بینش و تعقل سیاسی امثال امیرکبیر و قائم مقام که پس زده شدند تا امثال حاج میرزا آقاسی سکاندار فاجعه شوند.

بدین ترتیب، ما سخنان اخیر احمدی نژاد را، تنها حرف های هوایی یک آدم عصبی و ماجراجو نمی دانیم، بلکه ادامه یک سیاست و یک خط می دانیم که می خواهد در ایران حکومتی نظامی را حاکم کند. آنها که احمدی نژاد را راه می برند، بسیار دقیق تر از اپوزیسیون مهاجر و حتی سیاسیون داخل کشور می دانند که مملکت وارد مرحله ای شده است که در پایان آن، حرف آخر را نظامی ها خواهند زد. آنها براین نقشه اند که نظامی های وابسته به خود (از قماش احمدی نژاد) حرف آخر را بزنند. تمام اهمیت درک سخنرانی اخیر و یا سخنرانی سازمان ملل احمدی نژاد و سخنان و اعمالی که در آینده خواهد زد و خواهد کرد در همین نکته نهفته است.

برای غلبه این گروه از نظامی ها بر تشکیلات گسترده سپاه پاسداران و بسیج به یک هیجان بزرگ- حتی حمله نظامی محدود به ایران- نیاز است. یعنی همان اندیشه ای که تا حدود زیادی انگیزه ادامه جنگ با عراق بود و فتوای قتل سلمان رشدی را نیز با هدف خنثی سازی آن عقب نشینی جنگی- به زعم خود- توانستند با امضای واقعی یا تقلبی آیت الله خمینی بگیرند و دوره چند

ساله تشنج خارجی و تقویت گروه های نظامی تروریستی - در قالب سپاه بدر و قدس و محمد- را سازمان بدهند.

سیاست نظامی گری کنونی در جمهوری اسلامی که کافی است یک روز برنامه های ایستگاه های مختلف سیمای جمهوری اسلامی بدقت بررسی شود تا ابعاد آن بدست آید، ادامه همین سیاست است.

این سیاست معتقد است:

1- قوای نظامی حرف آخر را در جمهوری اسلامی خواهد زد و سرنوشت نهائی انقلاب 57

را روشن خواهد کرد. یعنی آخرین مرحله نبرد "که بر که" در جمهوری اسلامی.

2- قدرت نظامی وقتی می تواند مجری یک سیاست مطلقه باشد، که دارای انسجام فرماندهی و انسجام تفکر و اندیشه و یا فاقد هر نوع اندیشه و تفکر باشد. این امر هنوز در سپاه پاسداران برقرار نیست و شاهدیم که هنوز فرماندهان مختلف در شهرها و استان ها و ارگان های مختلف، برای خود سخنرانی و اعلام نظر می کنند.

3- انسجام در یک نیروی نظامی، تنها در صورت فضای عملیاتی (از جمله جنگی) امکان پذیر است. این انسجام از معبر تصفیه های گسترده و سرکوب هر نوع اما و اگر در داخل نیروهای نظامی بدست می آید. کاری که رضاشاه در دوران سردار سپهی خود و پس از تاجگذاری کرد، پسر او پس از کودتای 28 مرداد با شدت آن را اجرا کرد و حتی به امثال سپهبد زاهدی که تخت و تاج را به شاه فراری برگردانده بود رحم نکرد.

4- از دل این انسجام یک فرمانده و یک "کلام" بیرون خواهد آمد. این همان کمال مطلوبی است که اگر گوینده آن از ابتدا تابع امریکا باشد قابل حمایت کامل است و اگر هنوز نباشد، بدلیل ضعف حمایت داخلی و ترس از کودتا پشت کودتا، تابع خواهد شد.

بدین ترتیب، جنبش نجات ایران، نجات کشتی غرق شده انقلاب 57 و نجات جنبش اصلاحات در گرو درک این سناریو و بپا خاستن نه برای مقابله با احمدی نژاد، بلکه برای خنثی سازی این توطئه است. توطئه ای که ما یقین داریم دست های پر قدرت عوامل مستقیم و غیر مستقیم قدرت های خارجی - از جمله امریکا و انگلستان - علیرغم مانورهای به ظاهر مخالفت آمیزی که با مواضع و تاکتیک های حاکمیت کنونی ایران اتخاذ می کنند در آن حضور و در آن نقش دارد. آنها بخوبی می دانند از دل این دولت، یک نوکر نظامی بیرون خواهد آمد، اما به یک شرط. آن شرط تعیین کننده آنست که این دولت نیمه نظامی بتواند به دولتی تمام نظامی تبدیل شده و تصفیه های خونین در سپاه را هرچه زودتر و دقیق تر عملی کند. آنها می دانند که نقش روحانیت در ایران بسیار تضعیف شده است. آنها می بینند که چند صد مداح توانسته اند، حتی بازار خرافات را از چنگ روحانیون در آورند.

تمام بیم و نگرانی آنها و امید و امیدواری جنبش اکنون در گرو آنست که در نبرد که بر که در بطن نیروهای نظامی ایران به سود کدام جریان تمام خواهد شد و این تصفیه مطابق میل و نقشه امریکا و انگلستان اجرا خواهد شد و یا در نیمه راه مسیر آن عوض خواهد شد. این که دولت کنونی چه شعارهایی می دهد، اهمیت ندارد؛ اینکه نتیجه آن چگونه به سود امریکا و انگلستان تمام خواهد شد و تمرکز فرماندهی و انسجام نظامی در "یک کلام" بیرون خواهد آمد مهم است. بساط امثال مصباح یزدی که اکنون در خدمت این سیاست است، اگر لازم باشد یک هفته ای جمع می شود، همانگونه که بساط ولایت فقیه می تواند یک هفته ای و در میان هلهله و شادی مردم جمع شود. مهم آنست که برنده آخر این سیاست "پرویز مشرف" ایرانی باشد.

آنها بخوبی می دانند و نقشه آن را نیز در سر دارند که در صورت بالا گرفتن تنش های نظامی و ناتوانی غلبه این گروه بر همه گروه های دیگر کار به جنگ داخلی خواهد کشید و به همین دلیل برای موزائیکی کردن ایران هم آماده شده اند. حمله نظامی به ایران نیز بخش تسریع کننده این روند است، همچنان که سخنان و موضع گیری های احمدی نژاد و ماجرای تولید سلاح اتمی در ایران نیز در ادامه این روند است.

حال اگر یکبار دیگر مقدمه این یادداشت و مقایسه دلائل و انگیزه های رئیس جمهور شدن بوش و شخصیت او را با شرایط جانشین ساختن احمدی نژاد بجای محمد خاتمی و شخصیت و کاراکتر وی را مرور کنیم به همان نتایجی نمی رسیم که در ادامه آن مقدمه نوشتیم؟ این دو دست یکدیگر را نمی شویند؟